

عناصر فهم در اندیشه گادامر

عبد الله نصری*

چکیده

هرمنوتیک را به عام و خاص و فلسفی تقسیم کرده اند. شلایرماخر و دیلتای، طرفدار هرمنوتیک عام و هیدگر و گادامر از مدافعان هرمنوتیک فلسفی هستند. شلایرماخر و دیلتای به دنبال روشهای عام برای فهم متون هستند، ام هیدگر و گادامر به تحلیل ماهیت فهم توجه دارند. گادامر با تألیف کتاب «حقیقت و روش» گام مؤثری در ارائه هرمنوتیک فلسفی برداشته است. وی با نقد متفکران گذشته روش را موجب نیل به حقیقت نمی داند، بلکه مواجهه با متن را موجب فهم آن می داند. برای گادامر شرایط امکان فهم اهمیت بسزایی دارد. از نظر وی عواملی چون تاریخمندی، زبان، پیشداوریها و گفتگوی با متن، امکان فهم متن را میسر می سازد. در این مقاله علاوه بر بررسی این عوامل به این نکته اشاره شده که لازمه تفکر گادامر نوعی نسبیّت در فهم متن و محدودیت معرفت بشری است.

واژگان کلیدی

ماهیت فهم؛ حیث تاریخی؛ پیشداوریها؛ درهم آمیختگی افقها؛ نسبیّت فهم؛ مفسر محوری.

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی

گادامر به پیروی از هیدگر دیدگاه خاصی در مورد هر منوتیک دارد. این دو فیلسوف طرفدار هرمنوتیک فلسفی بوده و در مقابل هرمنوتیک عام و خاص م وضعگری دارند. فیلسوفان متعلق به حوزه هرمنوتیک عام بر این اعتقادند که برای فهم متون مختلف روش واحد تفسیری وجود دارد. به بیان دیگر قواعد فهم متون و تفسیر آنها عام هستند. شلایر ماخر و دیلتای از مهمترین طرفداران این دیدگاه اند.

شلایر ماخر هرمنوتیک را هرز فهمیدن به شمار آورده، آن را دارای مجموعه ای از قواعد روشمند می داند. (SCHLEIERMACHER, 22)

در روزگار شلایر ماخر بحثهای تفسیری و فقه اللغوی رواج بسیار داشت. مفسران نیز تلاش می کردند تا هر یک از متون کهن بویژه متن های مقدس را بر اساس ساختار زبانی خاص خود تفسیر کنند. و از آنجا که هر متنی دارای ساختار زبانی خاص است، لذا به طور مجزا از دیگر متون تفسیر می شد.

شلایر ماخر سعی می کرد تا شیوه عام و جهان شمولی را برای تفسیر متون ارائه دهد. برای نیل به این مقصود وی از دو نوع تفسیر سخن به میان آورد:

۱- تفسیر دستوری

۲- تفسیر فنی

در تفسیر دستوری مفسر به بررسی ویژگیهای زبانی یک اثر می پردازد. برای مثال از معانی الفاظ و آرایه های ادبی سخن می گوید. اما در تفسیر فنی ویژگیهای روان شناختی مؤلف اثر مورد پژوهش قرار می گیرد تا ذهنیت مؤلف به دست آید. (IBID, 268)

در واقع شلایر ماخر به دنبال روش تفسیر و فهم متون بود. و برای این کار نیز در جستجوی دستیابی به اندیشه و قصد مؤلف بود. از نظر وی دنیای متن را نمی توان از جهان ذهنی مؤلف آن جدا دانست. متن تجلی گاه ذهنیات و روحيات مؤلف آن است.

مطالعه مجموعه آثار مؤلف و بررسی ساختار زبانی آنها همراه با مطالعه روحيات مؤلف، راه روش تفسیر و فهم متن است.

دیلتهای نیز با تمایز قرار دادن میان فهم و توصیف به دنبال ارائه روش ، برای فهم متون است. روش فهم متون گاه مفسر را به آن چنان فهمی از متن نائل می سازد که خود مؤلف نیز به آن دست نیافته است.

دیلتهای توصیف و فهم را از یکدیگر جدا می سازد . به این معنا که درک اظهارات ساده مربوط به عمل و ایماء و اشاره ها ، توصیف آنهاست ، اما درک امور پیچیده خواه مطالعه زندگی یکفرد یا یک اثر هنری در حیطه فهم قرار دارد. برای فهم یک اثر هنری نمی توان به مطالعه یک جزء آن پرداخت، بلکه باید کل آن را مورد بررسی قرار داد . برای فهم یک اثر باید به قصد مؤلف هم توجه داشت ، چرا که متن تجلی گاه اندیشه و روحیات مؤلف است . بررسی اسناد تاریخی می تواند در این مسیر مدد رسان مؤلف بوده و با از میان بردن فاصله تاریخی میان متن و مفسر ، او را هم روزگار مؤلف سازد.

هستی شناسی فهم :

نگاه هیدگر و گادامر در تفسیر متون با دیدگاه های شلایرماخر و دیلتهای تفاوت دارد و از همین جاست که هرمنوتیک آنها را فلسفی نامیده اند . در این نوع هرمنوتیک به اصل پدیده فهم توجه می شود تا راه روش آن.

در نظر این دو متفکر ماهیت فهم اهمیت دارد ، نه روش آن . در واقع مبانی و عناصر فهم و شرایط هستی شناسانه آن مورد توجه هرمنوتیک فلسفی است . هیدگر و به تبع او گادامر ، فهم را حالتی از در گیری و مواجهه عملی با دیگران و جهان می داند . (GERALD,1992,P

هرمنوتیک متفکرانی چون شلایرماخر و دیلتهای معرفت شناسانه است ، اما هرمنوتیک هیدگر و گادامر هستی شناسانه است . اگر هم گادامر کتاب خود را حقیقت و روش^(۱) نام گذارده ، کلمه روش برای او طنزی است . در نقد متفکران گذشته ، چرا که به زعم وی با روش نمی توان به حقیقت دست یافت.

از نظر هیدگر تحلیل پدیدار شناسانه دازاین عمل فهم را میسر می سازد . بررسی ساختار وجودی دازاین تنها راه نیل به فهم هستی است . وظیفه اصلی هرمنوتیک نیز چیزی جز تفسیر هستی دازاین نیست . فهم معنای متون نیز با فهم معنای حیات و موقعیت مؤلف و مخاطب میسر است .

مسئله اصلی گادامر ارائه روش فهم یا بیان قواعد تفسیر متون نیست ، بلکه بررسی امکان فهم و عناصر مؤثر در آن است (GADAMER ,1994 , XXX) . گادامر تلاش فلسفی خود را با کانت مقایسه می کند . همان گونه که کانت به دنبال شرایط امکان معرفت بود ، وی نیز در جستجوی دستیابی به شرایط امکان فهم است . به بیان دیگر اگر پرسش بنیادین کانت این بود که شرایط معرفت چیست تا علم جدید بر مبنای آن امکان پذیر باشد ، پرسش اصلی گادامر هم این است که فهم چگونه امکان پذیر است . از نظر وی اموری که فهم را امکان نیز می سازد در همه تفسیر ها حضور داشته و رسالت فیلسوف آن است تا به ماهیت مشترک فهم ها دست یابد .

عناصر فهم :

از نظر گادامر، در فهم چند عامل دخالت دارد:

تاریخمندی ، زبان ، پیشداوریهها ، انتظارات و گفتگوی با متن از عناصر اساسی فهم به شمار می روند .

تاریخمندی :

از نظر فیلسوفان اگرستانسیالیست انسان دارای حیث تاریخی یا تاریخمندی است . تاریخمندی لازمه وجود انسان است . به زعم یاسپرس^(۲) انسان موجودی است که از زمان و مکان و شرایط تاریخی خاصی برخوردار است .

به گفته او « انسان در زمان می آید و می رود . آدمی خود را در جهان امکانات پایان ناپذیر می یابد و با آنها جهان خود را به وجود می آورد . وحدت انسان با وجود پدیداری ، تاریخمندی او را تشکیل می دهد (JASPERS , 1996 , 106) .

هیدگر انسان را موجودی تاریخمند می داند . از نظر وی فهم نیز امری تاریخی است . فهم امری ثابت نیست ، بلکه مانند خود دازاین متحول و پویاست .

گادامر به تبع یاسپرس و هیدگر انسان و فهم او را دارای حیث تاریخی می داند . از نظر وی مفسر با تاریخمندی خود به سراغ متن می رود . تفسیر متن بدون توجه به تاریخمندی و دلتای خاص مفسر امکان پذیر نیست . سنت^(۳) نیز که مربوط به حیث تاریخی انسان است در تفسیر متن اثر گذار است . تعلق داشتن به تاریخ و سنت در بطن فهم و تفسیر نهفته است . البته از نظر گادامر تسلط سنت به معنای ایجاد محدودیت تام و تمام برای انسان نیست ، بلکه فقط نشانگر محدودیت واقعی معرفت اوست . به بیان دیگر سنت سد راه شناسایی واقعی ما از خودمان و دیگران و جهان نیست . (DOSTAL , 65)

زبان :

یکی از مختصات آدمی زبان است . به نظر گادامر کلمه نطق LOGOS که با ارسطو به عقل REASON یا فکر تبدیل شد ، در اصل به معنای زبان بود . در حالی که تفکر فلسفی غرب نیز در طول تاریخ خود از ذات و ماهیت زبان غفلت ورزیده ، عهد عتیق در داستان خلقت این نکته را مطرح ساخته که خدا به آدم اسماء را تعلیم کرد . در واقع در این متن مقدس به عنصر زبان توجه شده است . در طول تاریخ نیز که به زبان توجه شده بیشتر حیث صرف و نحوی آن لحاظ شده است . دانش زبان شناسی نیز در همین راستا به وجود آمد . در تاریخ اندیشه تا روزگار ما ، زبان مرکز تفکر فلسفی قرار نگرفت . از نظر گادامر زبان لازمه هستی بشر است . زبان قلمرو هستی اجتماعی بشر و عامل اساسی فهم مشترک انسانهاست . ضرورت زبان برای آدمی مانند ضرورت هوا برای نفس است .

انسانها خود و جهان و دیگران را در چارچوب زبانی می فهمند . انسانها در معرفت نسبت به خود و جهان همواره در احاطه زبان قرار دارد . (GADAMER, 1994, 62) اینکه گادامر می گوید : « وجودی را که می توان فهمید زبان است . (IBID, 474) به این معنا نیست که واقعیت یا وجود مانند کلمات و الفاظ است ، بلکه او می گوید که فهم ما نسبت به واقعیات به وسیله زبان بسط و تکامل می یابد . (DOSTAL , 66) .

زبان واسطه یا رسانه ای^(۴) است که جهان به مدد آن خود را می گشاید . زبان فقط ابژه ای در دست ما نیست، بلکه حافظ سنت و واسطه ای است که همراه با آن ما وجود داریم و خود را درک می کنیم . تأثیر زبان بر ما به گونه ای است که ما از تأثیر آن بر خود آگاه نیستیم .

تفسیر ما از جهان امری زبانی است . در واقع زبان نشانه واقعی محدودیت ماست . زبان همواره ما را احاطه کرده است . (GADAMER , 1994 , 64)

زبان وسیله و ابزاری است که با آن تاریخ بر ما تأثیرات خود را می گذارد . عناصر زبانی از قبیل سبک ، تمثیلات ، مجازها و استعاره ها تأثیرات بسزایی در تخیلات و ادراکات ما دارند .

گادامر زبان را مبنای وجود شناختی جهان نمی داند ، بلکه ادعای او این است که چون ما جهان را به وسیله زبان تاریخی خاص می فهمیم ، لذا فهم از جهان محدود و متناهی است و در معرض بازنگری و تغییر و اصلاح . زبان برای فهم بشر محدودیت ایجاد می کند . بدون کلمات، فهم ما از جهان ضعیف است . زبانی که ما با آن سخن می گوئیم، پنجره ای را بر روی جهان ما می گشاید که در غیر این صورت آن پنجره بر روی ما بسته است . زبان مانع فهم ما از جهان نیست ، بلکه شرط امکان فهم آن است .

پیشداوریهها :

از نظر گادامر، آدمی با ذهن خالی به سراغ متن نمی رود، بلکه با مجموعه ای از انتظارات و پیشداوریهها^(۵) با متن مواجه می شود. آغاز هر فهمی در مورد متن همراه با پیشداوری است. (GADAMER, 1994, 490).

پیشداوریهها نه تنها مانع فهم نبوده که شرط ضروری آن می باشد. ریشه این پیشداوریهها را باید در سنت، پرسشها و انتظارات افراد جستجو کرد.

گادامر بر متفکران عصر روشنگری ایراد می گیرد که چرا درصدد حذف پیشداوریهها بودند. از نظر وی پیشداوریهها نه تنها ارزش منفی نداشتند که بدون آن فهم امکانپذیر نیست. وی پیشداوریهها را بر دو قسم درست و غلط تقسیم می کند و پیشداوریههای غلط را عامل سوء فهم به شمار می آورد. (IBID, 298)

از نظر گادامر برای هر مفسری پرسشهای خاصی مطرح است که بر مبنای آنها به تفسیر متن می پردازد. بدون پرسشها و انتظاراتی که مفسر از متن دارد، نمی تواند به تفسیر آن دست یابد.

در بحث از پیشداوریهها، گادامر از نیچه و هیدگر تأثیر پذیرفته است. از نظر نیچه واقعیت بدون تفسیر وجود ندارد. واقعیت را بدون تفسیر - آن هم از نظر گاهی خاص - نمی توان شناخت.

هیچ حقیقتی و رای دیدگاهها و تفسیرهای ما وجود ندارد. هر کس بر اساس دیدگاه خاص خود انسان و جهان را تفسیر می کند. حتی نیازهای ما یک پیشفرض اساسی در فهم جهان هستند. (NICHOLAS, 16).

از نظر نیچه زبان نیز در شکل گیری فهم ما از جهان، نقش بنیادین دارد. از همین جاست که می گوید «فلسوف گرفتار در تورهای زبان است.» (نیچه، ۱۱۱)

هیدگر نیز یک سلسله پیش ساختارها را از عناصر اساسی فهم به شمار می آورد. هر خواننده و مفسری بدون این پیش ساختارها به سراغ متن نمی رود. حتی انتخاب یک متن نیز بر اساس آنها شکل می گیرد.

- هیدگر این پیش ساختارها را که لایه های فم نیز به شمار می آورد امور زیر می داند:
- ۱- پیش داشت^(۶) یا زمینه. به این معنا که هر فهمی با توجه به زمینه خاصی درک می شود. برای مثال زمینه ذهنی ما نسبت به یک کارگاه آهنگری موجب می شود تا نسبت به ابزارهای آن فهم پیدا کنیم. پیش داشت زمینه کل فهم است.
 - ۲- پیش نگرش^(۷) یا منظر: در این لایه چشم انداز فهم حاصل می شود. یعنی مفسر نسبت به اموری معین و جزئی نگرش خاص پیدا می کند.
 - ۳- پیش دریافت^(۸) یا شیوه که نشانگر انتظارات مفسر از متن است. (HEIDEGGER , 191 , 1967).

گفتگوی با متن :

- عنصر چهارم فهم تلاقی افقهای مفسر و متن است. فهم با امتزاج افقهای مفسر و متن به دست می آید. به بیان دیگر فهم یک مواجهه و گفتگو است. آن هم گفتگویی میان مفسر و متن. مفسر با یک افق معنایی خاص به سراغ متن می رود و از آنجا که متن هم، افق معنایی خاص خود را دارد، از درهم آمیختگی این دو افق فهم حاصل می شود.
- همین تلاقی افقها^(۹) موجب می شود تا مفسر به معنایی از متن دست یابد که چه بسا مورد توجه مؤلف هم نبوده است. یعنی مفسر می تواند با طرح پرسش ها و انتظارات و پیشداوریهای خود حقایقی را از متن به دست آورد.
- با توجه به حیث نثریخی انسان و تاریخمندی فهم، مفسر باید افق تاریخی خود و متن را درهم آمیزد. از همین جاست که گادامر تفسیر را نوعی بازی به شمار می آورد. یعنی مفسر در متن حضور پیدا می کند و خود را جزئی از آن تلقی می کند.
- (WEINSHEIMER , 14).
- به زعم گادامر، مفسر با این ذهنیت سراغ متن می رود که صامت نیست. یعنی می تواند پاسخگوی پرسشهای مؤلف باشد. (NICHOLAS , 26).

اگر میان مفسر و متن فاصله بیافتد امکان فهم آن میسر نیست. چنان که در علوم انسانی به علت فاصله افتادن میان عالمان با موضوعهای مورد شناسایی یا عدم مشارکت آنها با پدیده های مورد شناسایی، فهم دقیق حاصل نمی شود.

محدودیت فهم:

با توجه به عوامل مؤثر در فهم، گادامر فهم بشری را محدود می داند. در واقع این عوامل نشانگر آن است که فهم بشر دارای حد و مرزی است. تلاش گادامر نیز این است تا محدودیت فهم بشری را نشان داده و شرایط حاکم بر معرفت بشری را معین کند. تاریخمندی فهم بشری نشان می دهد که همه حقایق در چارچوب سنت^(۱۰) قرار دارد. تأثیر سنتها تا آن جاست که راهنمای خواننده یا مفسر برای طرح یک سلسله پرسشهاست. در واقع سنت نوعی اقتدار^(۱۱) بر فهم بشر دارد. البته این اقتدار عقلی است، نه تحکمی. (DOSTAL, 61).

از نظر گادامر پیش از آنکه سنت و تاریخ متعلق به ما باشد، ما متعلق به تاریخ و سنت هستیم. (GADAMER, 1994, 276) در واقع سنت به ما به عنوان فاعل شناسا صورت خاصی را می بخشد.

زبان نیز برای فهم بشری محدودیت ایجاد می کند. پیش شرط های زبانی فهم، میان انسان و جهان مانع ایجاد نمی کند، چرا که زبان مانند یک چراغ یا نور است که به واسطه آن جهان خود را آشکار می سازد.

این که معرفت ما وابسته به تاریخمندی، زبان و پیشداوریها و در آمیختگی افقهاست موجب می شود تا فهم ما نسبی شود. البته گادامر این نسبییت را یک خطر ذاتی برای فهم تلقی نمی کند، چرا که این عوامل شرایط امکان فهم را فراهم می آورند. به زعم برخی از شارحان گادامر، این واقعیت که تکثر دیدگاهها و پیشداوریها ما را احاطه کرده است، نشانگر مسدود بودن راههای معرفت نیست، چرا که این امور از شرایط

امکان معرفت و فهم به شمار می روند. پیشداوریهها و انتظارات فقط امکان دید ما را میسر می سازند، نه آنکه ما را نابینا سازند. (DOSTAL, 72)

هر چند شرایط فهم به ذهنیت ما شکل ویژه ای می بخشد، اما آزادی تلاشهای فکری ما را از میان نمی برد. هر مفسری می تواند به طور آزادانه در آنها دخل و تصرف کند. باید توجه داشت که گادامر به دنبال معرفت یقینی نیست. به بیان دیگر میان معرفت و یقین نسبت تساوی برقرار نمی سازد.

با توجه به تحلیل گادامر از عناصر مؤثر در فهم باید او را متفکری مفسر محور دانست، نه مؤلف محور. از نظر وی متن یک اثر مستقل از مفسر است که به هنگام گفتگوی با آن، محتوای خود را آشکار می سازد. لازمه این نوع تلقی از فهم این است که هیچ گاه به دنبال فهم قطعی و نهایی از متن نباشیم. تاریخمندی، زبان، پیشداوریهها و گفتگوی با متن، فهم متن را امکان پذیر می سازد. با توجه به این عوامل باید اختلاف فهمها و تفسیرها را امری اجتناب ناپذیر و طبیعی دانست، نه غیر طبیعی و عارضی تا درصدد رفع آن برآمد.

پی نوشت ها

1. TRUTH AND METHCD
2. JASPERS
3. TRADITION
4. EDIUN
5. PREJUDIC
6. FORE HAVING
7. FORE SIGHT
8. FORE CONCEPTION
9. FUSION OF HORIZONS
10. TRADITION
11. AUTHORITY

فهرست منابع

1. GADAMER, HANS GEORGE(1970); PHILOSOPHICAL HERMENEUTICS, ALIFORNIA.
2. -----(1990):THE HERMENEUTICS OF SUSPICION.

3. -----(1994): TRUTH AND METHOD, CONTINUM NEWYORK.
4. GERALD , BURNS(1992): HERMENEUTICS ANCIENT AND MODERN.
5. HEIDEGGER(1967), MARTIN : BEING AND TIME.
6. JASPERS, KARL(1960): PHILOSOPHY.
7. DOSTAL , ROBERT(2002): GADAMER.
8. NICHOLAS, H. SMITH: STRONG HERMENEUTICS ,
9. SCHLEIERMACHER, FRIEDRIC(1998): HERMENEUTICS AND CRITICISM.
10. WEINSHEIMER , JOLE : PHILOSOPHICAL HERMENEUTICS AND LITERARY THEORY , 1991.